

## خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند/ بهای ضلالت، گناه است

آیت الله جاودان در درس اخلاق خود گفت: خداوند در آیه 125 سوره مبارکه انعام می فرماید آن کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند. در آیه سوره زمر این را ندارد و صحبت از هدایت در آیه بعد می آید و می فرماید ذَلِكْ هُدًى اللّٰهِ این شرح صدر هدایت خداست.

آیت الله جاودان در درس اخلاق خود گفت: خداوند در آیه 125 سوره مبارکه انعام می فرماید آن کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند. در آیه سوره زمر این را ندارد و صحبت از هدایت در آیه بعد می آید و می فرماید ذَلِكْ هُدًى اللّٰهِ این شرح صدر هدایت خداست.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله جاودان در درس اخلاق خود به ارائه سخن پرداخت که متن آن از نظر شما می گذرد. بحث ما در مورد اخلاق خوب و اخلاق بد و آثار این دو بود. هفته گذشته نتوانستیم به این بحث بپردازیم. اما هفته قبلش این بحث را داشتیم و مانده بود. در گذشته شاید مکرر بحث شرح صدر را عرض کرده بودیم. قرآن اصطلاح شرح صدر و ضیق صدر را دارد. در آیه 125 سوره مبارکه انعام می فرماید: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ شرح صدر. و در آیه 22 سوره مبارکه زمر می فرماید: أَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ دوبار از شرح صدر سخن گفته. در این زمینه ها و به یک مناسبت های دیگر هم از شرح صدر و ضیق صدر در قرآن صحبت شده است. اما در این زمینه ای که ما داریم دوبار از شرح صدر سخن گفته شده. می خواهیم این دو دسته آیات را با هم مقایسه کنیم و ببینیم چگونه به بحثی که هفته گذشته داشتیم برخورد می کند و مربوط می شود. در آیه 125 سوره مبارکه انعام می فرماید: آن کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند. در آیه سوره زمر این را ندارد و صحبت از هدایت در آیه بعد می آید و می فرماید: ذَلِكْ هُدًى اللّٰهِ این شرح صدر هدایت خداست.

در ادامه می فرماید: يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ أَنْجَا هُمْ می فرماید: فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ هَرَكْس که خدا اراده کرده است او را هدایت کند. معلوم می شود اراده اختصاصی است و هدایت، یک هدایت خاص است. نه هدایت عمومی. در هدایت خاص آن شرح صدر وجود دارد. در شرح صدر آن هدایت خاص وجود دارد. طرفینی است. در شرح صدر آن هدایت خاص وجود دارد و در هدایت خاص آن شرح صدر وجود دارد. این یک مساله است. هدایت خاص را به آدم های خاص می دهند دیگر. هدایت خاص متعلق به عموم نیست. عموم از هدایت عام برخوردارند و همه ما هم از آن هدایت عام برخوردار هستیم. قرآن داریم خداوند پیغمبر و امام فرستاده. علما هستند. راه را نشان داده اند. اگر بخواهی می روی و اگر نخواهی نمی روی. در آن هدایت خاص دیگر اگر بخواهی بروی و اگر نخواهی نروی نیست. آن راه را می روی.

در این هدایت خاص آدم را می برند. در هدایت عمومی راه نشان می دهند. ما همه آن راه را می دانیم. می دانیم دروغ بد است. می دانیم دیگر. این هدایت خاص چگونه است؟ من مکرر عرض می کردم که در این هدایت خاص انسان باید بهای آن را پرداخته باشد. اگر می خواهد از هدایت خاص برخوردار شود باید بهای آن را پرداخته باشد. بهایش هم یک مقداری گران درمی آید. هرکس که خدا اراده می کند که او را هدایت کند. ببینید اول هدایت است و بعد شرح صدر. يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ هرکس را که خدا می خواهد او را هدایت کند که این هدایت، هدایت اختصاصی است، در هدایت اختصاصی به او شرح صدر مرحمت می کند. عرض کردیم که آنجا در پایان آیه این هدایت خاصه را مطرح کرده. اینجا شروع می کند و می گوید هدایت خاصه که آیات 125 تا 127 انعام است و دسته دوم در سوره زمر است که در پایان می فرماید: ذَلِكْ هُدًى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ. این هدایت خاصه است. هرکس که خدا بخواهد او را هدایتی از نوع هدایت خاصه بکند، یک چراغ به دست او می دهد. این را در دسته دوم از آیات گفته اند. فَهُوَ عَلَى ثَوْرٍ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَبِشْرَ مِنْ رِبِّهِ.

مرحوم آقا طباطبایی در مورد این فَهُوَ عَلَى ثَوْرٍ مِنْ رِبِّهِ می فرمایند گویی بر مرکبی از نور سوار می شود. گویی بر مرکبی از نور سوار می شود. کسی که خدا می خواهد هدایت خاصه را به عطا کند به او مرکبی از نور می دهد. بر نور سوار می شود. فَهُوَ عَلَى. می گویند این علی استعلا دارد و برتری سوار را بر نور می رساند. هرکس که خدا می خواهد او را به طور اختصاصی هدایت کند، به او شرح صدر مرحمت می کند. چطور می شود؟ چرا ما را نمی خواهد؟ چرا؟ از هرکس بپرسید که این هدایت خاص را می خواهید یا نه همه خواهند گفت که می خواهیم. می گویند اینکه بگویی می خواهم کافی نیست. اینکه می گویم می خواهم کافی نیست. چه عرض کردم؟ باید بهایش را بپردازد. حالا ان شاء الله می رسم. در مقابل بلافاصله اینکه فرمودند هرکس که خدا می خواهد او را هدایت کند، به او شرح صدر عطا می کند؛ فرموده اند: وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ هَرَكْس که خدا می خواهد او را گمراه کند. مگر چنین چیزی هم داریم؟ خدا می خواهد کسی را گمراه کند؟ بهای این را هم باید پرداخته باشد. این هدایت و این ضلالت در مقابل پرداخت بهایش شدنی است.

بهای ضلالت، گناه است. ظلم و فسق و دروغ و دغل و کلک است. وقتی اینها در یک آدم جمع شود، بها را پرداخته است. بهای ضلالت. در برابرش اگر کسی بخواهد به شرح صدر و آن هدایت خاص برسد، باید چه بهایی بپردازد؟ در مورد ضلالت چه گفتیم؟ گناه، ظلم، فسق. قرآن مکرر دارد دیگر. در آیه 26 سوره مبارکه بقره می فرماید: وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْقَاسِقِينَ قرآن برای هدایت آمده است. خداوند با قرآن کسانی را هدایت می کند. کسانی را هم گمراه می کند. وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْقَاسِقِينَ فاسق قرآن می خواند و یک مرتبه یک چیز بد به ذهنش می آید. این بد تا به آن زمان در ذهنش نبود. ظهر گناهش را کردی. نیم ساعت نشسته بودی و داشتی مردم را می شستی. آدم می تواند در نیم ساعت صدتا دروغ بگوید و تهمت بزند و غیبت کند. در نیم ساعت می شود.

اگر آدم اینکار را بکند و در نیم ساعت چنین رفتاری بکند، اتفاقی می افتد دیگر. بلایی سرش می آید. هیچ بلای عادی و ظاهری هم نیاید و پایش به هیچ سنگی نخورد، این ضلالت می آید. نفهمی می آید. کج فکری می آید. انحراف فکری می آید. بد عقیدگی می آید. شک می آید. ثمره گناهانی است که کرده ای. در مقابل آن آدم چطور؟ آن آدم اگر با ظلم به گمراهی می رسد، او اصلا ظلم نمی کند. کسی که هیچ ظلمی نمی کند، هیچ ها، تمام از صبح تا شبش را دقت و مراقبت می کند که یک ذره از خط صحیح خارج نشود و کسی از او آزار نبیند.

مهم است که هیچ کس از دست من آزار ندیده باشد. این زبان من هیچ دلی را نگزیده باشد. اینگونه باشد. با چشم هیچ کار بدی نکرده باشد. اینها نتیجه دارد. نتیجه اش این است که فکر بد اصلا به ذهنش نمی آید. شک و شبهه شیطان نمی آید. نمی گذارند شیطان بیاید در گوش این. تمام شک و شبهه هایی که ما داریم، شیطان در گوشمان می گوید. هیچ چیز در ذهنش نبوده و یک مرتبه یک چیز بد و یک شبهه می آید. این شک را شیطان می آورد. اگر قبلا مقدماتش را جور نکرده باشد، نمی تواند بیاورد. این آدمی که تمام روز را مراقبت کرده و از چشم و گوش و زبانش مراقبت کرده، از فکرش مراقبت کرده، گاهی شیطان یک چیزهایی به ذهن می آورد که اگر شخص کشش بدهد، به جاهای بد می رسد. می تواند کشش ندهد. آدم به یک جایی می رسد که اصلا دست شیطان به او نمی رسد. حالا فعلا او را بگذارید کنار. هرکسی در حد متوسط است، قرآن در آیه 201 سوره مبارکه اعراف درموردش می فرماید: *إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ شَيْطَانٌ هَائِلٌ* می تواند کشش ندهد. قرآن در آیه پیش این نیستند. رفیق کنار دستش نیستند.

برای بعضی ها رفیق کنار دستش هستند و دائما کنار دستش نشسته اند. برای بعضی اینگونه است. برای بعضی ها نه. عبور می کند و می گوید بگذار یک چیزی بگویم شاید بگیرد. اصطلاح طائف دارد. یعنی طواف و طوف کننده. یک شیطان طوف کننده ای از اینجا عبور می کند و می گوید یک چیزی به این بزنم. می زند و نمی گیرد. چرا؟ چون این مراقب بوده. تا یک فکر بد آمد، جلویش را می گیرد. عمل بد را کاملا مراقبت می کرده. حالا یک فکر بدی آمده. اگر شما پی این فکر بد را بگیری ممکن است به نتایج بدی برسد. جلویش را می گیرد و نمی گذارد. تذکروا یاد خدا و قیامت می کند. این چه بود؟ این چه چیز بدی بود که به ذهن من آمد. استغفرالله. لا اله الا الله. یک چیزی عرض کنم. اولین بارش مهم است. در تمام این چیزها اولین بارش مهم است. اگر شما اولین بار جلویش را بگیری، خیلی فرق می کند با اینکه یک ذره اجازه بدهی بیاید. شیطان ده دقیقه آمده در باغ دل شما چراغ کرده. این را نگذارید. اگر ده دقیقه آمد شیطان خیلی پررو است. دیگر رها نمی کند. مانند اینکه اینجا خانه اش است. مرتبه های بعد شما برای مبارزه با او به زحمت می افتی. بنابراین بار اول تا یک حرف بدی زد که تا به آن زمان نشنیده بودیم و نمی دانستیم و نگفته بودیم و فکر نکرده بودیم، همان بار اول زود جلویش را بگیریم. آدم زود به خدا پناه می برد. باور کنید اگر به خدا پناه ببرید، شیطان را برطرف می کند. فرمودند که شیطان مانند سگ گله است. وقتی آدم ناآشنا به گله نزدیک می شود، سگ از جایش برمی خیزد و امکان حمله دارد. در جایش خوابیده بود. مثلا من به چوپان و گله بان این گله اشاره می کنم. تا سلام می کنم، جواب سلام مرا می دهد و بعد به سگ اشاره می کند. می گویند اینگونه است.

تا شما دستت را به سوی خدا دراز کردی و آشنایی دادی، این سگ را می گذارند کنار. خدا هرکس را که بخواهد هدایت کند، به او شرح صدر مرحمت می کند. دوره های گذشته عرض کردیم که ضیق صدر عبارت است از حسد، کینه، تکبر، بخل، و همینطور بشمارید. شناختید که چیزهایی است. هرکدام از اینها یک ضیق صدر است. اگر من نمی توانم شما را ببینم، یعنی یک جایی مشکل دارم. شما شاگرد اول شده ای و من نمی توانم ببینم. ثروتمند شده ای و من نمی توانم ببینم. اگر نمی توانم ببینم، این یک ضیق صدر است. اگر نمی توانم دست در جیبم بکنم، از ضیق صدر است. کسی که سخاوتمند است، شرح صدر دارد. کسی که بخیل است، ضیق صدر دارد. خب این آدم چکار کرده که خدا خواسته است به او شرح صدر عطا کند؟ یک مساله اصلی. هیچ کاری از کارهایی که شما می کنی، به ثمر نمی رسد مگر وقتی که خدا بخواهد. شما زحمت را می کنی. صد شب نماز شب می خوانی. هزار شب نماز شب می خوانی. اینها چه زمانی به ثمر می رسد؟ آن زمانی که خدا بخواهد. یعنی باید انقدر کار کنی تا خدا راضی شود و بپسندد. یک وقت یک کارهایی هست که از همان کار اول می پسندد. بعضی کارها اینگونه است. نمونه اش را مکرر عرض کرده ایم. مثلا خدا کار حر را پسندید یا نپسندید؟ می دانی که پسندید. یک کاری کرد. قبلا اصلا کاری نکرده بود. اما حالا من یا شما ممکن است صدتا کار بکنیم، بعد بپسندند. ممکن است هزارتا کار بکنیم بعد بپسندند.

نمی دانیم. انقدر باید کار کند تا بپسندد. یک مطلب دیگر. اینکه بپسندند یا نپسندند، یک وقت پسندیدن های کوچک است. یعنی هر نمونه ای. مثلا یک گناهی که خیلی دوست دارم یعنی هوا و هوسم آن را می خواهد، برایم پیش می آید و جلوی آن را می گیرم. خدا این را می پسندد. یک نامحرم عبور می کند که خیلی هم چطور است. من چشمم را می بندم. مسلما خدا به این راضی است دیگر. خدا این را می پسندد. اگر آدم این پسندیدن های کوچک را ادامه بدهد و پی بگیرد، به یک پسندیدن اصلی می رسد. این را مکرر در داستان حضرت مریم عرض کرده ایم. مادر حضرت مریم نذر کرد خدایا ان شاء الله این بچه ای که در رحم من است، پسر است و من او را می گذارم در خانه تو خدمت کند. جایی که ما اصطلاحا به آن بیت المقدس می گوئیم. صحیحش بیت المقدس است. این در بیت المقدس خدمتگزار خانه تو باشد. وقتی مریم متولد شد گفت خدایا این دختر است. من نمی توانم او را برای خدمت بگذارم. آنجا نذر می کنند که بچه خدمتگزار آنجا شود. این بچه باید پسر باشد تا بتواند جزء خدمتگزاران خانه خدا باشد. چکار کنم خدایا؟ بچه ام دختر شده. آیه فرمود ما دختر تو را قبول کردیم. قرآن نمی فرماید نذرت را قبول کردیم. دختر تو را قبول کردیم. یعنی چه؟ پسندیدیم. آدم باید انقدر خورده و خورده و کم کم چشم و زبان و دست و پایش کاری کند که خدا راضی است، تا خدا از خودش راضی شود. کاری کند که خدا بپسندد تا خودش را بپسندد. اگر خودش را بپسندد مشکلی حل می شود. مشکلی چگونه حل می شود؟ در داستان مریم چگونه شد؟ پیغمبر بزرگ زمان را به عنوان

مربی مریم فرستادند. این اولش بود. نشانه پسندیدنش حضرت زکریا بود. ایشان آمدند و تربیت مریم را به عهده گرفتند. این غیر از آن بود که خدا تربیت مریم را به عهده داشت. ایشان در خانه خدا نماز می خواند. شد عابد خانه خدا نه خدمتگزار. عابد خانه خدا. مریم شبانه روز اینجا عبادت می کند و مثلاً صبحگاهان می بیند غذای صبحگاهی اش از آسمان برایش آمده است.

این درجه بالایی از تربیت است. غذایش را هم مربی برایش می فرستد. مربی اش آسمانی است و غذایش هم از آسمان می آید. خیلی بزرگ است. خب من باید سعی کرده باشم. یکی دو روز نه. باید با حسد خودم بجنگم. باید با بخل خودم بجنگم. با تکبر بجنگم. دیگر چه؟ همینطور از این موارد بشمارید. ریا، دنیا پرستی، باید بجنگم. این جنگ ها چه زمانی به ثمر می رسد؟ نمی دانیم. خدا باید این جنگ شما را بیسندد. وقتی بیسندد به ثمر می رسد. یک وقت ممکن است شما پنج سال زحمت بکشید، یک وقت ممکن است ده سال زحمت بکشید، بیست سال زحمت بکشید. یک چیز دیگر هست. مدام درجات پسند بالا می رود. به مقداری که شما زحمت بکشید، او می پسندد. باز یک مقدار بیشتر زحمت بکشید، باز می پسندد. باز یک مقدار بیشتر، می پسندد. اگر پسندید چه می شود؟ عرض کردم یک معلم می فرستد. مانند داستان حضرت مریم. به مقداری که رفتار و اعمال من و جنگ من با هوا و هوسم و جنگ با خودم، را می پسندد به مقداری که من زحمت کشیده ام و جنگیده ام، برایم مربی می فرستد. حالا یک وقت در و دیوار مربی من می شوند. می بینید یک کلمه ای به دیوار نوشته اند و آن یک کلمه معلم من می شود. من یک دوستی داشتم که یک دوره خیلی سختی را گذرانده بود و درست گذرانده بود. ما داشتیم با هم می رفتیم. با هم برای درس رفته بودیم. از این دوار خرابه هم عبرت می گرفت. من هم دیوار خرابه را می دیدم. من از دیوار خرابه چیزی نمی فهمیدم. او چیز می فهمید. مثلاً شاید در یک روز بیست سی بار از این عبرت ها در ذهنش می گذشت. این خودش یک معلم است. تا همینطور درجه بالا برود. مانند اینکه برای حضرت مریم پیغمبر بزرگ زمان را به عنوان مربی فرستادند. بستگی به مقدار بهایی که می پردازیم دارد و بهایش زحمتی است که می کشیم.

یک مطلبی عرض کنم. خود من هم دلم می خواهد که مجانی و بی زحمت باشد. اما نمی شود. بی زحمت نمی شود. عرض کردیم که ضلالت ابتدایی نداریم. هدایت ابتدایی داریم. یعنی شما هیچ کاری نکردی. اما صدجور هدایت برایت هست. هیچ کاری نکردی، ضلالت اصلاً وجود ندارد. هدایت هست. بدون اینکه شما کاری کرده باشی، هدایت هست. خدا پیغمبرش را فرستاده بود. پیغمبرش را تکه تکه کردند. امام حسین را تکه تکه کردند. برای هدایت. این عوامل هدایت بدون اینکه ما کاری کرده باشیم هست. اما ضلالت اصلاً امکان و فرض ندارد. اصلاً فرض ندارد ضلالتی بدون اینکه ما کاری کرده باشیم، وجود داشته باشد. اما هدایت مرتبه دوم، یعنی هدایت خاص، انسان باید کار کرده باشد تا از هدایت خاص برخوردار شود. برای ضلالت هم باید در راه ضلالت کار کرده باشد. ظلم کرده باشد. دروغ گفته باشد. دغلی کرده باشد. پس این مساله روشن شد. بعد یک مثال می زنند. می فرمایند هرکس که خدا بخواهد او را گمراه کند، که خودش کارهای مقدماتی اش را انجام داده و هزار جور ظلم کرده، در مورد این آدم در آیه 125 سوره مبارکه انعام می فرماید: *يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا* ظلم یک کاری است که خدا نمی پسندد. در مقابل اینکه شما هر راستی و درستی بکنید، خدا می پسندد. نتیجه اش چیست؟ در سینه اش یک حادثه اتفاق می افتد. هر کار خوبی که کردی، یک حادثه در سینه ات اتفاق افتاده. خودت نفهمیدی. آنجا هم هر ظلمی که او کرده، یک حادثه در سینه اش اتفاق افتاده. اگر ظلمش به نهایت برسد، *يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا* خدا سینه اش را تنگ قرار می دهد. می فرماید: *كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ*. در گذشته ها کسی به آسمان نرفته بود که در اثر رفتن به آسمان احساس کند سینه اش تنگ می شود. چون آنجا فشار کم است، سینه آدم تنگ می شود. در ادامه می فرماید: *كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ* دو نکته هست. اینچنین. ما اینجا گفتیم خدا خواسته است او را گمراه کند و سینه اش را تنگ کرده است که این ثمر بدی اعمالش است.

بعد یک مطلب تازه می فرمایند. *كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ* خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نیاورده اند قرار می دهد. پس تا یک ذره از ایمان وجود دارد، این حادثه اتفاق نمی افتد. آن تنگی سینه ای که اینجا گفته شد، در فرض بی ایمانی است. یک چیز دیگر هم علاوه دارد که اینجا فرموده. این آدم پلید می شود. نجس می شود. اول گمراهی است. بعد سینه تنگ، که عرض کردیم سینه تنگ مجموعه بدی های اخلاقی است. اگر در خاطرتان باشد مدام عرض می کردم آقا هر صفت بدی سر در یک بی ایمانی دارد. بخل از یک بی ایمانی ناشی می شود. تکبر از یک بی ایمانی ناشی می شود. حالا صدا تا از این صفات بد که همه اش ناشی از بی ایمانی است، در این آدم جمع شده است. این هم پلید است، چون صدا تا پلیدی همراهش است. بخل یک پلیدی است. تکبر یک پلیدی است. من نمی بینم. اگر چشمت باز بود و می دیدی، نجاستش را می دید. *كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ*. عرضم تمام شد. اما ناقص ماند تا آن شاء الله به فضل خدا هفته بعد ادامه بدهیم.